[illegible]

اخبار مہمات کارزار [illegible] عساکر انگریزان و فتح لاہور و ملتان

تاریخ پنجاب تحفۂ احباب

تالیف مرد میدان سخن فارس [illegible] رنگ آرائی نظم و نثر منشی عبد الکریم

از حسن سعی حاجی شیخ [illegible] محمد حسین [illegible] انطباع گرفت

فهرست تاریخ پنجاب تحفهٔ احباب

باتمام رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والوزیر ومن شأنه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغة
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکاملة والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزبان ها بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشنده شهرها که از شوکت و سطوت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که زور پنجه بهادری و شجاعت و قوت و دولت و حکمت
قلعهٔ کوه قاف را چون کاه از بیخ و بن برمیکنند و در بحر محیط بمراکب آتشی میرسند
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بران وثوق و اعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزیه
بیان مینمودند و حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
مینوشتند برعکس آن معلوم میشد و اکثر احباب اصدقا از راقم آثم عبدالکریم مستفسر

وجویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن تمام
وهنگام اخبار مطبوعه چند جا برای طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان هم شنید و بعد
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی نوشت و بعضی را خود هم
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان از فارسی مطبوع
مرغوب نیست لهذا از اخبار اردو در این زبان ترجمه نمود و غرض از این مسوده در آن وقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام به حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حملهٔ اول در بیان جنگ فوج خالصهٔ لاهور با سرکار انگلشیه و حملهٔ دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این مختصر
بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عند نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب
ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیلهٔ او شدند و کسانیکه چیلهٔ او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه
که چیلهٔ او شدند مشهور به سکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

فصل در بیان اصل سکهان و طریق مذهب ایشان

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجودست سکهان بتعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقه ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کڑاه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کڑاه عبارت
از حلوای سپیده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کڑاه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزاده
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پاهای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازار بند مثل دو رشته ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع مخصوصیست
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار دو تا می پیچند و بر دور آن حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ آنها
بدان حریف را میزنند و تمامی سکهان موی سر را از سر تا پا نمی تراشند و بجهاد شتافته و براه ظلم
و ستم هرکس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند و فوج خالصه عبارت است ازان که دران کل سپاه و افسران از فرقه سکه باشند

عداوت سکهان با مسلمانان

پس معنی خالصه آن شد که در آن فوج سوای سکهان امیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالصه از
آمیزش غیر و فوج دیگر از آن غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که هم قوم و محل اعتماد او بودند و در باب همه شان بسبب
فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد و برخلاف
روبه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
کشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعائی کنند و بزبان خود میگویند واگروجی فتح و مسلمان
ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نمودند
و اندک بهانه جسته مال و اسباب غارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و مساجد پادشاهی را
بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان باواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا امبرسر گویند و آن مقام گاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بنام کوه نور مذکور نام آن کوه نور گذاشته بود و رنجیت سنگه ترکا و تمغا خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر اعاظم و معتمدان فرقه سکهان در همین شهر سکونت
میماندند و لاهور رفته رفته کاره افواج سکه بود و دیگر سرداران مذکور آنجا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را بتعبیر ریاست لاهور میگویند و انچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه کوه نور گذشته کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمد و چه
اگر نقد بسیار کرورها روپیه هم در انجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را ادای بهای بلکه بقیه نقد
مبلغ یک نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشواری
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

در بیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی نماند که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایا است هرگاه در ملک لاهور مذکور بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و قصور رای اهل کار
انواع مفاسد بی انتظامی در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
گردید و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد و برداشته حد یرا از فوج خالصه و آئین و سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تقرر یافته بود و دران مرتبه
میکوشید که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهاداات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من بقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و بهم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین هر دو سرکار
بر ایداء شان ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری را فوج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور به آن طرف تشریف فرما شد رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق به پاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر ست را مزور شده بودند مگر افسوس
که چنین رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که از این
ریاست متمتع شود و از مسند نشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بد اقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً از جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چنداں جگه پیش
و ازدحام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه بدشواری تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر تصادم صدا توپها
سائبان سنگی آن دروازه بروی نونهال افتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود و افسوس
که آن نونهال نو که هنوز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن برافتاد و رنجیت سنگه
جد بزرگش مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

بقبولی خواهد کرد و لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر و بنام مسندنشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را ناتاب و پیشتر است این چنین فرزند لایق دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او کل انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود به سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است و در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد و محض کذب و دروغ بر آمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر است کسی را اطلاع بر غیب نیست القرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هردو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی معه
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر درمیان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و همیروبنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمث و جنرل ناٹ
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هرکس و از بهم رسانی دیگر باحتیاج سفر فرار واقعی بعمل آورده ایشان را
خوشنود داشتند القرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هردو سرکار ایشان
پیش تقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعةً کبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و شامت زده ی خواست که ایشان را انگیخته باعمال ظلم و تعدی که بر بندگان خدا اعلی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره سلطان کرده بود و ضرر بسیار رساند بنابران بعضی فوج سکه که خاص
شهر لاهور بود و باغوا و تحریک بعضی سرداران ریاست بلوا نموده بعد از شش ماه و نیم مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران بکشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه فیاض
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان رقاصه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آن خاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهدهٔ وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه
خالی میکنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو که از همین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینهٔ آن در دل داشت تا آنکه شیر سنگه افسری را بجرمی سنگین
و با در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر مذکور
مصمم بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشارهٔ دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا آنکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظهٔ قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گولها بود از جانب سینهٔ
شیر سنگه سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه بالساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بیچاره بیگناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم ظاهر نمودند شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسر شیر او تیم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بعضی بهانهای شمشیر
بر زده بر زمین کردند و زد فیما بین سرداران طرفدار [illegible] و سرداران فوج پیر
بسیار کشت و خون گرم واقع شد تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کارآزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند پسر دوم شیر سنگه را که باقی مانده بود مختفی از لاهور برده
اسیر نگه داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه پیا سنگه نام دارد زنده مانده است
اگر او لا ولد دار دو بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیرالسن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بگویند جبراً از دست
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه تنخواه مقرر
کنانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بسیاری از خزانه که بدستشان افتاد
همه را غارت کردند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش و باز دارد از امور بیجا و خلاف دستور بلکه زیاد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جا میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و نزد بعضی از در اندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از غنیمها
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ریاست مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانستند چنان بخاطرشان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان

اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات

فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکار عالی دفعه اول قریب
بست هزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران به اطلاع آگاه کرده همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سنه
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیما بین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک و عهد
عبور کردند و بدین طرف ها ایان انگریزی که غافل از اراده جهالت ایشان بودند صرف بر فریب
حال خویش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خود با دشهر لاهور را بری بی انتظامی
ریاست غارت زده و از اندیشه مآل آن شی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان بود فوج خود
را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار بودند اگر قصد آمدن
بدینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل
فرمانروای ملک هندوستان بالنفس النفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحب بهادر
وارد کمپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در
فلان معبر مامور و متعین باید کرد و فیصله در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقد است در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلاسبب خواهند شد بنابر این
توپهای کلان و دیگر سامان حسب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونیهای
لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب همراه شده بود در
آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعیین مقامهای تعیناتی

او دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش

سکهان در عمل انگریزی هم بنابر ایمای رانی صاحبه یا دلیپ سنگه شده بود و یا بموجب اشارهٔ او

گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا و از مقام جمو فوج

خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج

حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط برگفته و نوشته

او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشارهٔ گلاب سنگه

قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه

را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و ازبسکه آن هر دو رئیس مذکور از

دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنابران خواسته باشند

که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آفاکش و استیصال بیخ و بنیاد

شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد

القصه قطع و قمع این گروه بنهجیکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود

و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار و دوراندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است

با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه کار ایشان آنچه بایست فائدهٔ آن

مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح تعلق بعد فتح

و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را به دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت

و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بکلی فوج خالصه مغلوب و مستأصل نشد

از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و مددگاری در ... از جمو بفوج سکهان که از

همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم

و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن باشند و اتفاقاً او هم بر

یورش شما ... و گلاب سنگه بعد دریافت حال شکست سکهان که نهرهای ... خود ...

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب فرستادن سر را بکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی هم اگر قصد لاهور خواهد کرد در صورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بجناح استعجال در لاهور تشریف را فرما شده و رسیده و بعد فهمایش یکی مراتب و پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب لاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در عسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف خود حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب استغفار و استعفا و اظهار ... پیغام صلح رسانید الغرض امر ... که ...
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگرچه درین وقت ... اطلاع صلح نمیشد ... فوج انگریزی
یکسر ... در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در ریاست خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دو ... عبور ستلج نموده و حالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کرد
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بکار
آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گلوله و گراپ آن در میان فوج انگریزی
نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ها
میباشد با خود ... و گلولهای آن تا بفوج سکهان نرسید ... مشاهده احوال که
مردم از سپاه ما از گلولهای توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرده
... حکم کردن موافق قاعده ... یورش که درمیان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن ... سوار ... تاخت
کرده ... سکهان را زد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان شکست

اختیار کردند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چندهزار کس
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان هراسیده و بیحواس شدند و گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای لاین سوار و پیاده های تلنگه و
مقتول و مجروح گردیدند الحق درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیسیه قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سالها
حرب بدلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و باعث عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری
نموده دمار از مخالف برآورده و مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نشود

ولیکن آنچه از ثقات شنید درینمقام ثبت نمود دربیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریزی
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر از سکهان

و مدد سکهان گریخته از لاهور علی الاتصال رسید و بهرطرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر شورش و فتنه
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان فوج و دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرال بهادر نرسیده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب نگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جاییکه سکهان سر شورش داشته اند رسانند چنانچه
چهار فوج لدهیانه نام چنانچه اول و دوم برگید پیاده و سی و یکم پلتن پادشاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری سمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و از روز
انتهضت فوج تا بیست و پنج میل از قطع مسافت کرده وقت از کهوری لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و ششم و رساله
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری سمت مذکور روانه شده و آنها را انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را [illegible] گوله توپ و تفنگ آغاز کرد مذکور سمت صاحب افسر مذکور توجه بآنها نموده

[illegible]

امروز سپاه با مسافت بعیده راطی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم وقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود بتاراجت و بعضی گوره ولایتی و قدری سپاهیان ایشان هندوستانی را گرفتار کرده دید
سرهنری سمت ازین قتل و نهب که از سکهان به فوج آمده بود در خشم شده و بتاریخ بیست و ششم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را که قریب گرد قریب بقیه دریا پور پرده در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
متهوده فوج خود را مع اسباب علیحده انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا متصرف خود در آورده نشان
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده بودند ولیکن بعد چندروز فوج انگریزی آن حصار را
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نموده و در هر جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک با رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه او نیست اورا از قتل کردن مهاراجه شیرسنگه
و پسرش بچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراضی بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رعیت
انجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشتهر و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب سپاه و یورش بر جمو که وطن او و جای او است نکنند و بعضی سرشتعاداران ایشان از لاهور
اکنار بر دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال شکست و مغلوبی
سکهان با اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بارها طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که سرکردگان
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد و اگر ایشان

اشتهار گرفتند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار کس
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شدند و گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله که افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورنرهای لایق و سوار و پیاده [illegible]
مقتول و مجروح گردیدند الحق درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب دلخواه داشتند کار نمایان بعمل آمده و باعث عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پا برجا
نموده و بار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نشد
ولیکن آنچه از ثقات شنیده درین مقام ثبت نمود

در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریز که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر انگریزی
و غدر سکهان که بیشتر از لاهور علی الاتصال میرسید بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورش
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی نامناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری واقع
افتاده بود حکم کرد که جدا از و بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برساند چنانچه
چهاونی لدهیانه نمایند چنانچه اول و دوم برگد پیاده و سی و یکم پلتن پادشاهی و چهل و هشتم چهل و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و از روز
انتهم فوج تا بیست و پنج میل را قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و چهارم و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری اسمت مذکور روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از سمتهای
بلند فوج انگریزی را بسینه گوله توپ زدن آغاز کردند مگر سر هری اسمت صاحب [illegible] افسر مذکور ترتیب جنگ [illegible]

امور سپاه و مسافت بسیار زایل کرده آمده و سست مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم وقت
روانگی توپ و تفنگ بسیار طرفین سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بسیر بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود به غارت بعضی کوزه و لایتی و قدری اسباب سپاهیان از پیش هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر سنیر آهسته از بین قتل و نهب که از سکهان به فوج آمده بود در خشم شد و بتاریخ بیست و ششم جنوری
عوض آن را خوب گرفت یعنی سکهان از اقبر سپاه گر به قریب لفیر و زاپور برده و در میان فوج خود
کرده و از هر چهار طرف تمام توپ آتشبازی کرده که از هزارها کشته و پشته ساخت و جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب جنگی انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان به ملک پتیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آورده و نشانک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کرده بود و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن قلعه ها را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نموده و در هر جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج هزار سپاه به زودی برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که پدر و فرزندش را کشته و خانه اش را به تاراج و از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بی چراغ کرده بود از سنجیدن با اغوات شان ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عنوانی منکوب و کشته شوند بعین مدعا بود و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و نیز
انجاست مملکت والی نیز آرا ما از خود مشهور و ظاهر کرده بود تا متوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بود به سد تحریص سپاه و بعد رسیدن به جموں که وطن مألوف اوست نکند و بعض هر سه کاران ایشان از لاهور
تا کنار دریا در کاسه خود غارتگری میکردند بسبب اینکه راجه بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان الحیاتی بهم رسانیده و از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی و سرکاران گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود که اگر
در لاهور رفته رانی و سپه سالار مشیر را کشته بود و دیگر ریاست لاهور مقرر خواهم کرد اگر ایشان

تا بو سیا افتند همچنین میکرد و فکر ایشان را باز رفتن در لاهور سبب باشند گویند سبب سبب ایشان نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که نامی [illegible] ایشان شوم هرگز [illegible]
با انگریزان نمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه رفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه سپاهیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون تنخواه دو از
روپیه در ماهه فی کس سپاه دگار را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از وقوع شکست ها فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه
لاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده و پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جواب گفتیم که بعد جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ ایشان جا گرفته
بود که کسی را همسر خود نمیدانستند و در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه

جنگ سوم در مقام الیوال

با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و بعلاوه آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشتند شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شدند
فوج انگلشی در آنوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را شکست داده غالب گردید شکست نمایان سکهان

به دست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که جیده و کهنه بران طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در سنکلدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و با لتحقیق معلوم گردید
قبل اینجنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه برپشت
آن ایستاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود بکمر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوهی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته تفنگ زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بکناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج
که تفنگ زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هرکه بخوف غرق شدن بکناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هرکه خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین مهلکه بساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود هیچ متنفسی زنده نماند یا از تفنگ
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوشنود نبودند
زیرا که هریکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدبرهم خوردی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشتند والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکرده

و مردانه وار جنگیدند و علاوه بر آن اتفاقاً چون تاج مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و منکر بیشمار

بود و آوارگی اینها بنقض عهد نموده بودند بسبب در عمل تخیر او بیش و تاخت نمودند اعتبار آنهم

الحق گشته مستاصل و برباد گردیدند قبل این جنگ که کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از

ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در ملوکیت

شیر سنگه و دهیان سنگه و غیره گشته شدند از لاهور رو به رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده

لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم خوش دلی نه نشستند زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح الله آباد

شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته به دار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان

و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد

و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق کرده شد و سبب این نظر بندی

سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس هم قومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور

فسادی برپا کنند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار قلمرو انگریزی

بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب و غیره واگذاشته کرده شد الحاصل

وا [illegible] در سوم فبروری ویلر صاحب بریگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای سد ساختن معابر

دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان در نظر خود عبور کردن نتوانستند و بیست و هشتم

جنوری جنرل اسمث با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمانڈر انچیف ملحق گردیدند زیرا که

تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که استعمال آن بود

از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن [illegible] چارلس نامیه

در رسند و در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج

از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور در معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان

آن ملتوی نمودند [illegible] دوم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی که لهنا سنگه قتل کرده شد

مسٹر ونسن سٹ ارٹ که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی سکنی صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل گردید هر گاه صاحب را در آنجا نیافت بکربخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب بشمشیر خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله جی لال از طرف فوج خالصه
لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرتها نمود و او را جواب شد که با سرکار خالصه و سرداران سکه
و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه اند رنجیده ایم که شکستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینا ناته می آید سماعت کلام او میشود و بیست و چهارم جنوری افواج
کثیره انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بفاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر [illegible] که بر سه کروهی از لاهور بیست رسیده خبر ورود خود بخدمت رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد و کوئیه
در جنگ علیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و سه صد و شصت و نه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ با ما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب که شده بود اظهار ساختند گلاب سنگه این همه حال را شنیده بلطائف
تشفی ایشان کرد و کلمات ناصحانه بر زبان آورد و گفت شما را باید [illegible] بود که یکدل و باهم [illegible]
اندرین اثنا [illegible] فوج خالصه که سر نخوت سری بر داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر مخالفت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه آنهم را هم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج مخالفت نوشتم و زبانی بعموم
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی نداده که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده بداراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میداراند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک شده اکالی
شد ما را هم با صرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ اتفاق و بهمه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه چنین شکست هرگز نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست به شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاده
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جبر قرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما بر ضرور است تا مدد بر جنگ از سر نو
کرده شود و شما مدار آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروی که در شکستها بر دامن شجاعت کیان سیاه است
شسته گردد و بالفعل با همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد و پیشتر که از نااتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که در سه جنگ فوج خالصه حال
بنااتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار شام سنگه و راجه لال سنگه
و سردار مرار یا و سردار ارجن سنگه و غیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بود پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار مردم
در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند گلوله و بارود دست ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود و هم بران چه کار کردید که اکنون خواهید کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکارها خبر آوردند
که نائب گرو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و دیگر گرو نکور از مردان لشکر بیدل
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گلوله و بارود
ایشانرا در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در بیان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمانبری من کنند و انچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه مدبر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح واجب است
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که از
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگها است

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی [جنگ] شد

گویند فوج خالصه انبار و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شده بودند
نواب گورنر جنرل بهادر و کمانڈر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچالها پیش رو افتاده از
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمانڈر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این
فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریز
مقابل گردد و دلی انگشت که این فوج را بحمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یک پاس
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت [illegible]
متواتر گلوله توپهای آتشفشان بسیار و [illegible] مورچالهای سکهان را که آنطرف [illegible] بود [illegible]
ساختند و بعد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که سپاه [illegible] یورش کرد چنانچه
پلتن گورکه و غیره از راه پل که بهمان ساعت از تخته های [illegible] در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان درآمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهادند و جمیع اسباب ایشان هم شصت ضرب توپ که بهترین
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در این جنگ لارڈ صاحب بذات خود [illegible]
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان بر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری
سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشی در هر یک مقابله و جنگ با فوج سکهان
هزیمت پی در پی داده از عمل خود مانطرف دریای ستلج بدر کرده و او و زیاده از دو صد
[illegible] سرکار مذکور در آمده و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده

و در اشتهارنامه که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از اینکه با اجرا آمده
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اشتهارنامه که جهت حفاظت ملک انگلشیه داده اند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیما بین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و سبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزیه که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیها گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهند شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بند و بست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت شرارت و فریب در فوج لاهور نماند و از این بند و بست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بند و بست بظهور پیوندد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول است
که از این طرف آنچه که تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از این پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
چونکه از سرکار لاهور یکایک دفعةً بلا ظهور هیچ یک وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کردید
در اینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینها نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود لیکن بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاع که درمیان دریای ستلج و بیاس و اضلاع کوهستان واقع اند آن شامل منضمات
ممالک انگریزی کرده شود با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تا هم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبضه و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خیال سرکار انگریزیست که وسعت و قوت جمع
آورده در همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را به یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بیکلفت باشی که بانی مبانی این ریاست و تعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند که کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که باوجود فتح کامل و غلبه تام باظهار اینچنین مرکوزات باطنی خود پرده اختفا و نیز خواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه هرکسانی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه بودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آمده که از روی
آن ریاست والا و مهاراجه رنجیت سنگه بهمچنین قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را بحفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد درین صورت ایفای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرده و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شده و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور شرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده و موجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینانا ته و فقیر عزیزالدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح بدان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور بسرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان هشت و سال ادا سازد و تاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیمابین هردو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینا ناته بران ثبت کرده و در هیجدهم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقی مانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی یراق
نهایت خائف و هراسان در مقام ریوانه افتاده هستند و انزمانه را بطلب فوج لدهیانه
و امرتسر میروند و لارد صاحب اثنای راه برای صاحب برای تشفی گفته فرستادند که باحفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
اهل قلعه کسی مزاحمت جیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک ساله سواران بقاعده و دو توپخانه اسپی
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده [illegible] مهاراجه صاحب
[illegible] حفاظت تا محل سرای ایشان برسانند و لارد صاحب
در بیستم فبروری [illegible] و همراه آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لشکر افسران
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو [illegible] جناب ممدوح ملحوظ نگه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه موافق شرائط مندرجه عهدنامه مهاراجه
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بحسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه مرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام در دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور سه در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب بقصد اینکه در لشکر مهاراج انگلیسیه
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در مجلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی
شهر لاهور نرود و مردم برسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره سیزدهم فبروری سنه الیه بمقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بجمیع سرداران و سوداگران و کوتهی والان و رعایای و ارباب ریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار روابط دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری خواهد ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله نخواهد
نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ چیز
پامال ظلم و تاراج نخواهد شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه پادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که هر
سمت مجلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای شان سکونت دارند از محاصره خالی گذاشت
و اراده نواب صاحب معظم الیه نیست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حد است
و بند و بست سرحدات ملک خود کنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی تجلید حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را جا بجا
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند انعام تنخواه یکساله بطریق انعام دادن حکم فرمود
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای نواب لارد صاحب

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

تفصیل نذر و پیشکش گورنر		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هندوی نقد / مبلغ لک روپیه	روپیه نقد / مبلغ	۱ فقیر نور الدین	۲ فقیر چراغ الدین
دوشاله جامه بسیار قیمتی / ۵ جوره	پارچه ابریشمی / ۵ تهان	۳ فقیر تاج الدین	۴ دیوان دینا ناته
جامه وار شال / ۵ تهان	کمخواب بیش قیمت / ۵ تهان	۵ لاله اننت رام	۶ لاله رای کشن چند
پتکی طلای خالص / ۱ عدد	کرسی نقره / ۲ عدد	۷ ارتین صاحب	۸ بیر رای سنگه ملوا
شمشیر طلائی قیمتی / ۱ قبضه	سپر / ۱ عدد	۹ سردار سلطان محمد خان	۱۰ لاله مهر سرن داس
کمان / ۱ حلقه	تفنگچه / ۱ نال	سپاهی گورکهه / ۲ پلتن	+

در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که پیشتر ڈپٹی و کلکتر دهلی بود و بعهده کمشنری گاه فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شده گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از پنجاب کوچ کرده بسوی هندوستان برود زیرا که زیاده از پنج هشت ماه آن جا ضرور نیست رئیس دیگر علاقه و قلعه لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور باشد در صورت قیام فوج مذکور در پنجاب موجب گرانی غله و دهشت و هراس رعایای لاهور است لارڈ صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه بسن رشد نرسد مضمون این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بیان مرحمه کرده نخواهند داد فوج انگریزی از پنجاب حرکت

بیان شروط اربعه ۴

شرط اول آنکه اگر مردم اینملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن بذمه مهاراجه صاحب خواهد بود. شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه تقسیم نشده باشد بالکل بدست فوج انگریزی داده باز حوالهٔ سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل القوه بیارا که ورلاهور است هر قدر که فهرست فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند و قیمتی آن از زر داد مهاراجه صاحب نمایند. شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاب یک کرور و پنجاه لک روپیه تاوان نقد بالفعل از خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانهٔ لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی بود و اواد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از رانی صاحبه بوجه جبر مقرر کنانیده بودند مسطالبه بودند
بموجب نامهٔ سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه میبافت اکنون هم با نقد یابد و نقد فوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه لازم
شده بود و سرایم شش و نیم روپیه با زیاده کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان نیاندیشیده و یکقلم
موقوف نمایند و کنتهی طلائی و تنگی ها از سکهان واپس گیرند باید دانست که کنتهی مثل دانهٔ تسبیح کلان
از طلا مدور چند دانه دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنگی مشتق از تنگ و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد که یکطرف آن تصویر کدام سنت خواه بود مثل روپیه چهره شاهی کسیکه
حال قوم هنود آنرا تیمنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی اندازند و کنتهی مذکوره فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنگی ها داده بود
مردم همین فوج او را کشته داد و نکرامی آفاکسی داده اند الغرض راجه گلاب سنگه به صاحبان صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریزیست این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه زر دیگر هرچه بماند بر آن فرمایند برایکه
بجا آوری شرائط اربعه سربا واجب لازم است لیکن گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لکه روپیه از خزانهٔ هند روپیه و هفت لکه روپیه از تحصیل جلو ملتان و هشت لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعده موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه برقرار دارند و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی بود لهذا منشی حبیب الله از طرف لارد صاحب و گلاب سنگه رفته تقاضا نمایند
زر ناگهان و طلب نمود برای لاهور شد و گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه مذکور را برای روانه

خدمت لارڈ صاحب بکلم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بجواهر
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برها نه افتاده است تنخواه آنرا بهمانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنکه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ الیه سنه
مهاراجه دلیپ سنکه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
بازدید مهاراجه صاحب در بیشمن پیچ تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنکه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنکه از تجهیز بیچ تقسیم با بیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطهٔ عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل راضی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنکه را وزیر مهاراجه دلیپ سنکه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعهٔ پانزدهم عهدنامهٔ اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنکه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ یک قصور بسبب معزول شدن از عهدهٔ جلیلهٔ وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقهٔ سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمون و کشمیر و غیره ملک کوهستان ساخته نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجملهٔ آن دو پلتن گوره و باقی ترکسوار و پلتن کالا
هندوستانی در لاهور بماند و یکی رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی بکنپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوت کانگڑا
مع بعض کوه کرده و نواح آن در قبضهٔ سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنکه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران تنگ دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی درآمده‌اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در سپاه
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا عهد بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت درآورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از دیرین گنهگار هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسبب تاختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده‌اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا آنوقت که من در چهاونی آنجا رسیدم آتش سوخته بود
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این فعل شنیع شده باشد لیکن شما
شریک و مددکار او بوده‌اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که هرگاه من در بهار ایام
خطی بشما درین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هرچه بادا باد
من بتقاضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار [illegible] سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده‌ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت از غم نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب [illegible] من و جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من را اگر واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کمشنر صاحب معه همراهان رزیدنت در شهر رفته [illegible] بمکان راجه و دیوان [illegible] سنگه وزیر سابق را که در

که در تلوا سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را به راجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل نشانیده داخلی
فوج انگریزیه را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب بابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگره بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده گلوله‌های توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان و برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را بسزای تمرد
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن به هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این درباره راجه گلاب سنگه برای فتح بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی تا
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات باعزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی استقبال
معاودت مکان خود نمود و موجب بندگی رسانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سکرتری صاحب ترجمه آن را بآواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگیدند کما حقه بسزای خود رسیدند اکنون تخت لاهور را باید که از اینجا آورده امور ملکیه موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست شان مصروف سعی و کوشش نماید و آنچنان کارها کنند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفا و ثابت و برقرار ماند و قبل از آن که لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
۱۲ متوجه ملک شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه به خطه صاحب
التجا نمودند لارد صاحب برای نگهبانی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن و رفتن کل افواج انگریزی
جمیعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است و اکثر مقام نشسته
شر و فساد و بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
ماندن فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان احتیاطاً هیچگونه شر و فساد کردن در این کار نخواهند شد
سرکار جناب لارد صاحب بهادر مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود به داشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاسته فرمایند اگرچه لارد صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا تا
تاکل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بوده برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام بیشتر در تاریخ
ترجمه نموده درج کردم تا ملاحظه این عهدنامه کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از جنگ
فیما بین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم ماه مارچ ۱۸۴۶ع
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بی وجه
جنگیدند و یورش به ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منقطع گردید اکنون ضرور شد که برای استحکام
درمیان هر دو سرکار صلح فیصله کرده تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این ... در سرکار

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایجنت کاری صاحب سکریتر گورنمنٹ هند و سمان میجر لارنس
صاحب ایجنٹ نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط شانزده گا
نهٔ مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهند ماند و گاهی جنگ نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی وادادند آینده کسی از ورثا
ایشان بران دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب بیباکی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سر دست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حقوقیکه درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی وادادند شرط پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه از جمله یک و نیم کرور
روپیه مذکوره بهیوه دی نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه بیطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه نخواهند داشت و اگر بنابر ضرورت قدری زیاده از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نمانده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد سهن کوت و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آن را تحصیل کرده نصف آن را در سرکار لاهور خواهند داد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود در اینجا بی بردن خواهد دربار لاهور رسانند
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت که خرج آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک یورپ
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را نسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام
امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه ایلچیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و مالی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
در تاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله
نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه ۱۸۴۶ع فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون اهالی دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و
حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در این باب این عهدنامه مشتمل بر هشت
دفعه تحریر در آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود و نیز در فارسی ترجمه نموده در اینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دوم است

دفعه اول لارد صاحب بهر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب
خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ع عیسوی که در این زمان
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه
دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی
در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن
ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از تعهد داشتن فوج
مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آزاد ام دام خواهند داد دفعه
سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی
میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را
نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت
دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه
تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه
خواهد بود تا حین حیات او معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل ربیع

که در ملک مفوضه خواهد شد باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و
مدد کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه‌های مفوضه
سوای ضربهای توپ درکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده
فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مدد و شان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امین
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند

نقل عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ع

بتاریخ دوازدهم
مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما
شده و در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمو وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن بر ده شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردید شرط اول سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی
و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند شرط دوم در حد سرحد شرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی داده و مستعمل کرده ازانجمله آن بیست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد. فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید و درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می‌کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت ببرد ما با تمام فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می‌کنند که با کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می‌کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
سند عهدنامه اول که فیمابین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ
و دوازده بز پشمینه که از موی آن شال می‌بافند و سه زوج دو شاله نذر سرکار موصوف
خواهیم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهای عریض جهت آمد و رفت
کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شده راجه لال سنگه وزیر از پیش اطفال مهاراجه و
همشیره مهاراجه دلیپ سنگه یک صد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس که دلیش مقام بود با
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شمار روزی آنجا بحضور راجه صاحب نوشته باشد
و مهاراجه گلاب سنگه سپری پیچ چند در ملک داده بخیمه و وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه
ضلع بالیاچله نیز جی سنگه کالیواله که در جنگ اخیر گشته شد در سرکار انگریزی ضبط کرده
و راجه لال سنگه در هر ملک یک منشی را بجال داشته دیگر منشیان که در لشکر ایشان بوده

ساخت و دیوان راجه دهیان سنگه پیشا و بیست و دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات حکومت گماشت
و جان لارنس برادر سر هنری لارنس ایجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار مهر را معرفت صاحب
مجستریت دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که ایالت سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فریدکوت را لقب و عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمتهائیکه از
ایشان در مهم نسبت سرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته

بموجب حکم لارڈ صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده اند باهتمام لفٹننٹ گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اکره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف صف نهاده میکردند
و سرکار جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا کلکته و تا لندن همین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کلفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهده این توپها و
دریافت کردن مضامین کتبهها که بر هریک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
غیره و سال تیاری و در نقش کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و شکست
و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف از کادان گاڑی بانان
و خلاصیان و غیره غله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر جهتها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران در همه وقت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر شورش بر داشته بودند بازی بالفعل
بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از اینها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین صوبه
عامل سابق معزول کشمیر نائب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل نموده با ما جنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت و بکار
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نائبان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات حال
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد او از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کرده شد و بالفعل در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمون و کاشمیر وغیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و بحیثیت مقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین هیچ حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرورت
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و بادیانت باشد و بی نفسانیت بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام و خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور شده بودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بلا شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور بسر شورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کیفیت [illegible] مختصر [illegible] مجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ ازان خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و ازانجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که داناجی
کوران بود و دران فتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ دار دستخط گرو تا اکبر تاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدر ها سجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای
توپ زنواب نامدار در زر آهنی و پر دلی خود یگانه اژدر دمی و شیر شادی و جنگ جو
ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲ الهجریه
النبوی هشت گوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من باروت نصف از گوله
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان بوزن بابت شتا سولی جلوس سنه الی الله دره
۱۲۳۱ دمی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم هست این توپ مصر بلی رام ها نقش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا زود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهرمل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دارالسلطنة لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال زسنگه گاوی
کارخانه دارالسلطنة لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل لیمران سد با سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادیراج هذا ضرب موسوم نصرت فتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه کرپا جیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد
کتبه توپ هشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشته است کتبه توپ
نهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش پان باهتمام جواهر لال
کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۵ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ
دهم بفضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بام بان باهتمام جواهر لال کارخانه
صوبه سنگه ساخته شد دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۵ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادیراج
هذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه کرپا جیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد کتبه توپ
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب تاج خالصه بادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام در دام دیال
تیار شد سنه ۱۸۸۲ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادیراج در سنه ۱۸۸۷
از راجه سری کرپا جیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان شمشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهد کاریگر جدت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبه
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادیراج در سنه ۱۸۸۹ از راجه کرپا جیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون نشان مسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر و رعیه کا بجنس بخدمت فضل علی کمیدان
۱۵ شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ارب سهای دو پسنگه
۱۶ را توپ سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۱۵ کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ اژدها
دهان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود و خیل
سیاه پی لقب فتح قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت فتح جنگ و بعهد پادشاه رنجیت سنگه
۱۷ بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهرانیه باهتمام عشق و لیا عرا سنبت ۱۸۵۹ عمل مای سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو لکهی کارخانه دارالسلطنة لاهور باهتمام دو اهر لی سنبت ۱۸۹۳ عمل [illegible]
۱۸ سد ها سنگه کتبه توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهان
[illegible] زمان کرن دوران مهاراجه دهیراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
صاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و نه
۱۹ مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام باکهی خان توپ ساز تیار گردید کتبه
توپ نوزدهم اول بر این توپ قدری از انگریزی کنده است نظم اسم از فضل گرونانک
و لطف گوبند سنگه واز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو طیار ظفر جنگ شه سپند
۲۰ منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سوریج مکهی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبه
توپ بیستم فضل اکال نظم از فضل گرونانک و لطف گوبند سنگه وز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب و دریان منصوب توپخانه جرنیل
۲۱ تیج سنگه ساخت دارالسلطنة لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
مهاراجه دهیراج ضرب [illegible] اندرمان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۲ از راجه [illegible]
باهتمام صاحب [illegible] فلاطون فطنت مسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبه توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبه توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبه توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعدسای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتبه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعده سری رام جی
سهای سنکر راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبه توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبه توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران [illegible] سنگه
کتبه توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران [illegible] سنگه
کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible] بان
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیغ سنگه کتبه توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیر [illegible] بان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل میران [illegible] سنگه در تحت تیغ سنگه کتبه توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان [illegible] که بود که خوانده نمیشد کتبه توپ سی و ششم

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
عدو خوار بهرت بان مصنوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه همجاه جد بشتر زبان ابن
دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه اعلی معلی
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج کرده تیار شد
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکهی خان توپ بار ریزیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم بر این توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
بند سه سال در انگریزی این بود ۱۷۵۸ او بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بخط خوش
کنده بود در این عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را به مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشیه همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و در مدکی
در کمپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنانچه بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور به این طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقه جات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوٹ
و کوٹ عیسی خان و قلعه گهوکه در هری پٹن است فیمابین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر رابرٹ کست کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورٹ نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زیاده از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا هیچگونه
قضیه و فساد نشود چون جناب لارڈ صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانی صاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیمابین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهکنٹه باشی ثابت و متحقق است تا دادن علاقجات
بنا بر مصلحتی که در آن بکار رفته است بجان و دل راضی ایم بهرصورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحبان هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانی صاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد بحسب اتفاق در همان قرب لارڈ هارڈنگ
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کمپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان به الیقین واثق شدند که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی حسب اجازت و استرضای رانی صاحبه برای عمل و دخل کردن ۲

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و هزیمت فاسد و لشامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان ساز دارد قتل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور بنشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی ما مردم در واقع مستر براڈفٹ گشته است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب مشار در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول به آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق وار بر وی یورش کرده بضرب های شمشیر صاحب
مشار را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر احتمال و فعلیت از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاست خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور سر دو بر کناره شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و چند کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته بود و دو آبه بود که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور چهاونی انارکلی
واقع و از زمانی که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از ذبح گاو باز
برداشته بودند یکی سبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهرهای گوره ولایتی بر دروازه
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهره خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بسبب
اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روند درمیان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک ماده گاو
بلاقصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند وگاوها را بند کرده ماده بلوا
شدند میجر لارنس ایجنت و سه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند [illegible] از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
ایجنت و یک کپتان از سنگ زنی ایشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف بدن برداشته بمکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب ایجنت بمقتضای فهمیدگی و تحمل و بردباری اکتفا فرموده سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری نزد خود ایشان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و بیم قید و اخراج بانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعضی سپاهیان مسلمان کمپنی جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشنده جالندهر از این امر بسیار ناراض شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره های ولایتی پر ضرور است سکهان که سبب

[illegible]

[illegible]

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بمردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صدکس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهار
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال ببهانه بیماری سوار نشده بخدمت لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا بیند اورا
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست و مارا حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر اینکه امری که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت [illegible]
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود فبها [illegible] ارشاد شد [illegible]
میرسد و [illegible] و چند [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] آن قیمت [illegible] هر قدر که در فوج ولایت [illegible]
خواهد شد [illegible] لارد صاحب [illegible]

راجه گلاب سنگه حکم لارڈ صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد گذشتن
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بحضور مهاراجه صاحب
شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نمود بار بی سپارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زرجرمانه از مسکین
از آن پس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی همقوم خود زرجرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن سو مردم راجه گلاب سنگه گله نر و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناٹن صاحب باراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بسبب
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناٹن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج بر حسب درجه و رتبه هر یک
و هم دعوت کل سپاه با توسع و گشاده دلی نمود و در روز سیم بملاحظه سپاه انگریزی قواعد تماشا
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که فرق در بین وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک و در نشانه زدن
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میربود

سیر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی بتعلیم و آراستگی فوج سکهان نمودند و رنجیت سنگه که
از بس دانشمند و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است و در بنیانه تدبیر جنگ و پایداری در رزم
بر اهل ولایت ختم است که بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور یعنی اسپ سوار فقط
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف جنگ میکنند و سپاه
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر اصول جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری سپاه
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه سپاه هند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما قصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه به
از فرار ترجیح سپاه هند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است یقین میداند که مرگ یک اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده در ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و خویشان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول بتصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و هراس کرده سررشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و از ترک
حمله و غلبه حریف صورت خود را مستقیم ولهذا بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بهیبت افسران خود ناگزیر راه گریز می پیمایند درینمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از روی
ساز و یراق خوب تیار شده بود و نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید ازین بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود بالجمله چون مقدمه طول کشید
اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت ازانجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحایف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و حرفت افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است ازین
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که غافل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمد نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است و اگر از جنگ کردن با انگریزان
احتراز باید و سپاهیان مردم هر قدر که خواسته باشید در ساخته و صحبت جنگ نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از لباس هوش برهنه بود گفت زنهار

راکه محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در آنجا هم پناه نیافته و بجاهای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در حین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید بازحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود ز زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنج هزار سوار و پیاده چرار در لاهور موجود بماند و آمدنی ملک او
قریب دو و نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا قریب شش صد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد **در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او**
از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورد بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک پتی وار
بوده مالگزاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار میساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
دوان ده خوب متمتع شد و فی الجمله بتعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر متعلقه را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده پیاده و پرزه خود را درست کرده دو صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با احمد شاه پسر
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف تر گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در آنجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چیت سنگه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه بزر وجه میر منو که بنام وی جاگیر
لاهور بود ادا نمودند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هر گاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسر پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه دار المهام سلطنت او گشتند و میرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعض اشخاص را استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه طلبیده
طلب نمود چنانچه در همان ایام چیت سنگه و هر دو برادرش مشمول دیگر زمینداران بالاگزیر
لاهور در دهلی حاضر شدند میرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک میرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
بر حال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد میرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد و تحصیل علاقجات
خود که میسر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان حصول بهم رسانیدند که صاحب هزار و هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات میرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت میرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود و فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شده اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویا
یا بود و فرصت بود در چنین چنین نکبت قرین بکمر بدنامی بسته ناگاه از کمین گاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده و شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را بتاراج و سبب
غارت بر وقت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل از دیده ها بیکاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از هزارها که از دست

و در تحریر سابق الذکر بیان شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود بانه درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عاملان و زمینداران و ورثه
نماند لهذا اکثر ایشان سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند بازمانان در دروغ افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درین ایام چرساسنگه و برادران
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرساسنگه و لهناسنگه که لاولد بودند ریاست
کل به مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرساسنگه و لهناسنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود از
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب را از راجگی بمهاراجگی مشتهر کرد بلکه در اخیر پادشاه
می گویانید **در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا**
گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیم است و متوطن خاص بخارا و قبیله جلی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود و درین هنگام نواب [illegible]
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل وی بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا الوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود که بینا احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طور که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه آشتی [illegible]
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و وقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز پیشکش شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله
چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهیان رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خورد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران بتوانائی برق [illegible] رسیده و مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی رسد [illegible] و زنجیر فیل و چهار مهار
شتر و پنجاه راس گاوان و چهار پنج مرتبه [illegible] در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده و افیال و غیره [illegible] سرکار

بند رگذرانید شهزاده از حسن خدمت میرزا قاسم جان قبل از ین که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش کرد بخصوصاً از یافتن شتران باربرداری وغیره زیراکه بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جای شان و زنگاوان بار میشد بهر کیف بپاس نمودن شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و حسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار بهرکور در اردوی شهزاده در عین ترشح بیوسته
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را می مالیدند که یک ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار هم فی خانه که
معیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا بدیر از این حال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون خدمتگاران دیگر نوبت در خیمه او رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فرش عدم غنوده یافتند و فتنه شور واویلا و حسرتا
بر داشتند افسران لشکر را خبر کردند هرچند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
وعلی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هوده فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حرامی نشاد و لشکر یا هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از ینکه شهزاده این خبر آگاه
کرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بقصد وقت سرا شد در همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تسلیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آن وقت به پاسداری شهزاده مشغول گردیدند چنانچه کپتان اشرفی لال و کلیو

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از بیان همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقت که
بی سر و سامان و دور از پدر و خان و مان خود بود کرد و تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانیست لکن خلاصه آن اینست که مقارن این حال خبر رسید که احمد شاه پادشاه ازبکه
و قریب غازی الدین خان به زیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در بیان معذرت
موضع کشتولی جناب ایشان را بتخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش هم نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله و غیره ساخته بودند دلانیدند و نیز شاهزاده که به سه سال از آمدن ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم معاودت
فرموده در اله آباد رونق افروز شده و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام شاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقدی و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانیدند و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود و پادشاه موجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد که سید اکبر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بقصد
غلام قادر خان روهیله مبتلا گشتند که پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر بسوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرتپور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بوده بهر کاری خدمتگذاری
مامور شده بجا می آورد و عمل جاتان در حکومت این اقلیم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده و اخراج کرده تا
راجه بهرتپور رسید بر یافت این حال در خشم شده بقصد استیصال نورالشان با پنجاه هزار سوار جرار

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و نهزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند که تورانیان
بمقتضای کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نائب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود شیر اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و از آهستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین بود شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف فورا در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش همه دوید
سر پر غرور سردار جاتان را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بتجویز اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
با لیاقت این امر هست شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهده

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین باشد تا زنگم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما سپاهی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله از شنیدن کرد اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بجبر
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی اینست که شخص دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت اینست که میرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سپاه پرورش و پرداخت بر دولت جاه حضرت ظل سبحانی
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شهرت مردانه دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت اینها را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این وقت خدمتگزاری جناب قاصر بوده ام اکنون [illegible] پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام الحمد که خیر بود و همراه [illegible]
الغرض پادشاه میرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری میرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و میرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف عهد کرده بود که اگر مرا کاری هم میسر خواهد شد [illegible] از انواع
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از بزرگان شرف الدوله از جنیان دریافت شد که شرف الدوله میرزا قاسم جان
بهادر برادر خود را از جای اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی در آنجا بسر
گذرانید و چون حاکم سمرقند از دستکاری که برای حسد رفته بود [illegible] تا کار بر
معاملات ... کرد پیش شرف الدوله بسبب ناموافقت با میر حاکم که همیشه

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از سیدان شاه کار
روانه بطرف هندوستان شد و در آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم خان و دیگر عارف خان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب بنظمی و درهمی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکهنؤ آمده بود از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حمله اول لاهور

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه عیسوی ۱۸۴۸ سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوک ریز خامه وقایع نگار
شده بود که رانی جنداه والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه‌دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود هردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعهٔ شیخوپوره که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع ست برده و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده‌اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کماینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می‌نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست که
درپیش شود آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می‌افتاد حکم باجرای آن میفرمود و پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرال در خصوص همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود مسدود داشته و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شد و بولایت
تشریف برد و بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیراکه این صاحب عالیجناب
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشته و کلید
انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کار رزیدنتی
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر
فرمودند و این صاحب عالیشان نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیده سکهان که ادبار دامنگیر ایشان بود و بقول آنکه بخت چو تیره شود و هر از کار
همان آن کند کش نباید کرد امری عجیب غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعهٔ شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این حال چنین بیان است که
بعضی سرداران عیب نفس و خنثیم العاقبه برای اتفاق اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان چه شاکر و چه پیشه و غیره تکلم مسکوت گرایکه اهتمام و
تیاری طعام صاحبان نیز در آنجا نه از ایشان تعلق میدارد و بطمع دادن زر نقد و جاگیر با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم کله این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در آنجا قصد کنند یکبار رفته پیشتر
امر دم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بدهیم چیزی آمیزا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از آنکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکباره کار ایشان تمام شود و هم و فنا

و فنا شوند در آن زمان برکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شما پیشکی یعنی قبل از بجا آوردن
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
باید دانست هرجا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم تماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود خود را حظ و سروری بردارند در میان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر معین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا از دیگر
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوٹ کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنجا
قرار میابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میکردند باجمله عمله مسکوٹ کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کوته نگی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر بگرفتن قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرار نامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یک دو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور بر حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قسم [illegible] هر یکی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
و صاحب [illegible] مسکوٹ کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای بیست و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات انواع
شراب حسب معمول تیار باید کنانید خانسامان مجرد یافتن این حکم با دیگر خواجه تاشان
خویش جهت اطلاع این امور رسانید تا این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شور بودند مخفی بوقت شب رفته درخواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوت که از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خود و من بعمل آوری این
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم بطیاری
طعام آن روز یافته اند در نهفت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت که بهم
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر به صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بستهٔ کاغذات و صندوقچه را مع عمله سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطهٔ حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آنمکان را محاصره نمودند پس بعد یکان یکان را گرفته بسته مع کاغذات
که در آنخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
همان دم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها برای کار زشت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از سند و تحریرات و اقرارنامه‌های نوشتهٔ ایشان بدست آمدند و بعضی از آن مردم بخوف خود را
اقرار شرکت خود در آن کار نمودند و حال شمول دیگر را اظهار ساختند گویند روزی که جمیع
شاگرد پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه تند و صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب اشتعال غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر ایستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند هرچند بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصاً چنین جرم سنگین که بسبب غوغای رعیت
حکام و دیگر بمقوم ایشان بوجهی از راه مکر و فریب شده باشند بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بلیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ باید
سست رائی بود و فسوس و درنگ. الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق آویختند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشندهٔ کشمیر بود و چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرده
دیگر راز و نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحت
او را معاف فرموده از قتل شدن بر آورد او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از آنجمله
نام رانی چنده را نیز گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را بشاگرد پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بود چنانچه چند هزار روپیه هم از بهر کار
ایشان بمردم مذکور رسید مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانیصاحبه در مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانیصاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
استکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی سرگردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسید و رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برده بعد از قیام چند روز در انجا او را در کشتی
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف می دارند و درهمان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحبه از فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام کنید چنانچه زر نقد
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هریک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد شوند و مشهور است که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت سر و دست
خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

نوالی خود نیشم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای کار اسباب
هوا خوری یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چندتا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار اددیا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی علاقه مسکوت کبر نیز نظربند کردیده وکچنوید
مهاراجه صاحب رفتن میفیابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام افسران
فوج انگریزی بر هیچ یک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میباشد و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلاسود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و بارا
اختیار کلی مثل سابق حاصل کردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از نبودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که دران صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنه عظیم برمیخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در آنجا برپا شده شهر و قلعه برود از گلوله‌ها هم سوخته و ویران گردیدند اهل قلعه
مقتول و پامال گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه‌دار ملتان پسر سانول سنگه

بدانکه سانول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه‌داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال نذرانها اکراری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی میباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او در چشم و خوشنود بودند و خود نیز در همه امور تابع فرمان سرکار دربار موصوف

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان به مولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا متعلق بدو داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بود و بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بتقریب و حیله خواهان بربادی یکدگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را ببهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمی‌توانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد بر آمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواستش
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او بر آمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را ایذا رسانیدن دیوان مذکور از

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در محصره اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساونول سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه الی انتهای
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساونول سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار میفرستاد و رسیدات آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا ارسال
میدارم و اگر باوجود اینهمه شما را در حساب پدرم شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمائید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داری اش تعلق
بخود ش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد اهلکاران دربار
لاهور اینچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و بحسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلید های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بین فرودگاه ما و قلعه جائی قرار دهند تا فردا ما و شما حاضر بوده در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع ست برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بوقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار جدید ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور داده باشیم پس شما را لازم است که بزودی تعمیل این حکم نمایند مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضرند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه‌جات دستور است که هرگاه کدام صوبه‌دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می‌آید صوبه‌دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض می‌نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود و من کلیدها را بلاتامل تفویض او نمایم که خلاف این رسم موجب بدبختی
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شدند بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت بدهید
با هر دو صاحبان یکبارگی بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را گفتم و شما صاحبان را هرگاه
نه برای دادن کلیدها حیله نموده‌ام بهر کیفیت هرچه مرضی شما صاحبان خواهد بود بدان عمل خواهم
نمود دیگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده سخت بر افروخته گشته
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی‌غیرتی که با این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگوئی ملک را بکلام خوشامد ما داده‌ای از هیچ ذلیل که

که داری مروت بیشتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا به بی وقوفی و احمقی قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را فهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصهٔ گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد ایشان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستید این شما را نمیرسد که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از شکیبائی دور و جوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حین خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم به مستر اندرسن بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازین بیباکی و جرأت بی محل از
آنجا برخاسته مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج مشاهدهٔ حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامهٔ اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بها در حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده عوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور شناخته بگذارند
زیرا که اگر درین صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم خطر جان و مال و ناموس
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که بمقابلهٔ افواج انگریزی کمر
ببندم این فکر را اندیشیده بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

مردانه افسران افواج انگریز که از سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بنا فی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می‌ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه بنشین ما
دائم و جنگ داند تا که ما زنده‌ایم و جان در تن داریم تو آسیبی نخواهی رسید اول مردن
آخر مردن است پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و ذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بگشائی تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا آنکه بر ما یورش کنند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینخیال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا العوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره کشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسده‌ها برپا میکنند و آخر وبال آن خود هم را فتا
می‌یابند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنهٔ خون تواند اکنون
تصدد در این جرم که از ذات تو سر بر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوتها و بدیها در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را با ابتلا بلیهٔ عظیم دیده بسیار بگریست و گفت

و کلید خزانه چه پرسش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان سپرد
نمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پدر شام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هر گاه مستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با علاقه مسکوٹه کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جند صاحبه از ملک
پنجاب است و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بمن اعتماد نماند مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز متوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد او اینجا آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بروی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه دید این سوء ظن او را ازان

در قلعهٔ ملتان شده ... به جانب سمت مطرفت را امر کرد و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوج
را بهم رسانیده قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و باریش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بر آن طرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان فرمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسواری
سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس براه سبیل ڈاک براه کانپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل کلبرٹ و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام ... پران وا کوچ کرده در قلعه دیار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر کوهستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن بعضی ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافته بود و کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ سی ام
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حرایت متصرف گشت و بری ... گوله اندازان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود و در دار ...

در دار الشفای انگریزی آوردند و آخر بدان زخمها مرد گویند سردار بری سنگه بر کوریا خوش شکل
و دراز قد و جسیم بود و برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراه
فوج او برده بودند و او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد وقتا با ایکنون صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود القرض بعد گرفتن مورچال پتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه که در بین برای گرفتن پیاده ایستاده کرد و هرگاه بارش گلولهای توپ و تفنگ اینها
شد از اینجا هم پس پا شدند و آن یا من ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکوره
مورچال یوپامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی حمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بودند این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه سلطنت در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و در جنگها
از فوج کورتلنڈ صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزدند و از راه
طعن میگفتند که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشده
و این سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام نو دوپتا ور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر اڈورڈ صاحب کشته و خسته گردیدند لازم جدید بود و نداده طرفین
جنگ خبر داشتند و از پلپش و بهم الکه فقط و دو کوره بوقت گرفتن مورچال کشته شده و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند همه کوره زخمها برداشته بودند و سپاهی پیاده اند وار
مجروح زخمهای خفیف شدند و دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض شده القصه در
قلعه آمدن نمیداد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود در جنگ باز بدست سپاه انگریزی آمد
مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ [illegible]

با دیرشلی که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و در میان دزدان و از سلاحداران نیز
هر روزه جنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آنرا بگیرد و چونکه پیشتر
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بنام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خود با متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته دران
خود را که انگریز باشند قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل ویل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کویش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع ست کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که منتظر آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپخانه بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چهکره محمول گلوله و بارود
بسیار زیاد از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر نچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و هفتاد توپ ست و همراه جنرل کویش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل بسردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر خواهد رسید گلاب سنگه

گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ونکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیده‌اند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بسیار از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
دهراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون بالاده دریای چناب برای آمد و رفت

افواج انگریزی گشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع
شد بموجب رپورٹ کمنڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ ڈلهوزی بهادر خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمنڈر انچیف اینست که بفضله تعالی

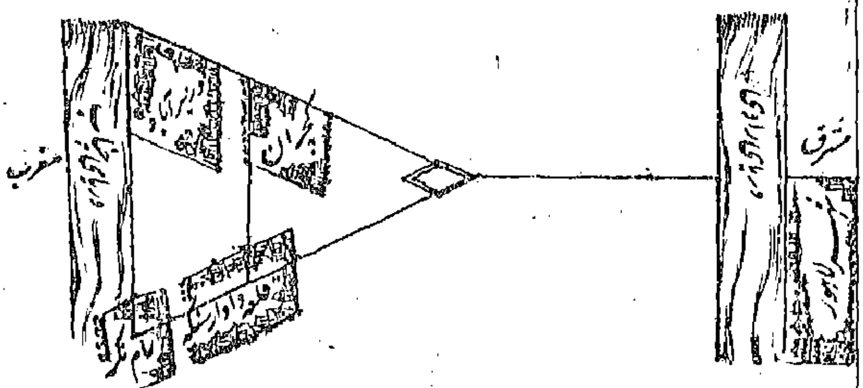
بسعی و کوشش افواج انگلشیه راه دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
مقابله ما درآمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاه و بیست و هشت ۲۸
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا و در مهابسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بر طرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و هشت
ضرب توپ را بسرکردگی میجر ونکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام با اهتمام
تکلسن صاحب شازده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم به بندر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل چوبی بسته عبور از دریا نمود و [illegible]
توپها را بدستور برای آن گرم آوازه داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف مانند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت روز حصه
کلان جمعیت بر فوج میجر جنرل تهکویل صاحب حمله کرده توپها را سر کشانید و چون تا یک ساعت
توپها زدند از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون بر زد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها بگسیخت تهکویل صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوردن
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از انجا بگریختند آنگاه دو رساله سواران برای تعاقب شان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهیلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهیلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج بمبئی و پلٹنهای سرداران
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و بهشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکویل صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد و در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا که مرزهم بیگانه
بود یکی در پشاور و ده هزاره [illegible] بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب ست که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیراکه
فوج بمبئی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه سنگر دیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر مقصود و درین وقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهر ست و سر بسر کشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتننت گارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافته از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله انهم
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پتهان کوت نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید که افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارک زئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ ست و اجیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل پشاسنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اتک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب ست که باز قصد مقابله نکرده سرداران پشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این هم دم ناعاقبت اندیش از

از بغاوت و سرکشی اعضاد خود را برباد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند
و بوقت جنگ سپر میزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر ویش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سنده رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص لکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ابیث صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند پنجهزار بتطبیق این هر دو خبر میتوان شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس پریشان شده رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل است درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا او بمدد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریزیکه در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده سکونت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردید مردم در بهر کنار مقام پایاب الله و فیننی کنند و آمد و رفت سفاین کلان تجارت وغیره
مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و در سی ام ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ تاریخ سوم ماه مذکور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر با دوی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزدند و ان ضرر با اهل قلعه نمیرسد مستر هربرت با نهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلام لد باری بر لشکر حضرت سلطان
از اندرون قلعه میکنند که هر دو هم فوج چترسنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان سه لک فرما کردیدند و فوج بمبئی سه توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور است که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمند ز شیپ بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در چهچه جای
قلب است که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز برآمده چند پلټن
انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلټن بیست و دوم هندوستانی و
پنج کمپنی گوره از پلټن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلټن هفتاد و دوم هندوستانی و
پنج کمپنی از پلټن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلټن گوره ملکه و پلټن
سوم بمبئی هندوستانی و اډورډ صاحب بر پلی که قریب شمیش محل است حمله نمود در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بر مقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول ول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گڑهی مستحکم
که در آنجا قبر ساونل سنگه پدر مولراج است بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجد بکمید در قرب آن قبر شمس تبریز بود و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است
شافت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنا نرا که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریختند ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از آنجا
عزم و قصد گرفتن مقام مقبرهٔ شمس تبریز نیز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد گر بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانهٔ عظیم از افتادن گلولهای توپ دوبار آتش درگرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون آهن و مس
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گارڈن از شصتم پلتن
ملکه و انسین کلس صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننت نیک سنیت صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتننت پلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتننت
کرنیل بنس صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین تکر و گل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتننت اِل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دمدمه بسته لفتننت
تامسن صاحب با دوازده سپاه رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از بیرون طرف شلک بند و چهار برکید گرجا لی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را بفاصلهٔ هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از بیرون طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف هر بر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلوله‌های انگریزی اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم ست یک لشکر
زیر حکم میجر تهیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسر کردگی جنرل کیمبل صاحب از کاهیله
برابر کم فاصله سوم لشکر کمندر نجیت بهادر در موضع چوکلیه چهارم تابع برگدیر پنی صاحب
که فوج رام نگر ست پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور عسکر انگریزی بدین سواری بسته شدند که از بهای سیلاب بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشته که پشاور
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض وی نمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیرالدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض ست گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار که و رفته جنرل دش ده اشرفی
بگوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در آن سلح خانه زده بود انعام داد و دو
اشرفی افسر او بخشید مشهور ست که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من بارود بود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع گردید سوای
آن روز دیگر در کوته غله نیز از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
مانده و چون روغن گاو و روغن چراغ در آن گدام بسیار بود لهذا روشنی تا دو روز دیده
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و مند و سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کردید
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و دیگر اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوختند و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد و چتر سنگه در جواب آن بر دوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دهانیده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بیخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوکشی کردند و دیگر تمام در باب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک بوی
دادند بدین شرط که امداد ایشان کند و میجر جی لارنس دوم جنوری از پشاور در سنده
و از سنده در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید بلارد مستطاب
نواب گورنر جنرل بهادر ملاقات نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساونمل سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دنش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب باصواب
شما این است که دیوانجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده و هند و هست نا سپرده

نشان نشنید بود معلوم گشت که دارند و ایلچی ست دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بر آن متصرف شد کرده و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه دهم جنوری
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داده فوج او را گریزانید بار که در چها و نهایا برای تهنیت این فتح
شاملک شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه وغیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و انچه از شهر و قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر برده
بودند که مردم قلعه نقب را دیده بروی تفنگ سرکرده مذکور محفوظ ماندند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان ساکنه قلعه متصرف شدند و بر تفنگ و ناموس سکنه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد نشنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم ۱۳ جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده ۱۳ افسر مقتول و سی ۳۰ و سه مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم ۱۱ جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
بارزیڈنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم ۱۳ که مشهور بجنگ
چلیان ست بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته بر چهل
توپها را میخ زده بیکار کرده و چند هزار را از سکهان کشتند و هشت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر بقلعه ملتان شده اند که سنگی و [illegible] که

از تعمیل قلعه میریزند برپای سپاهیان می افتد و پچاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اذورد صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باشاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده های شیر سنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا التماس
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را کشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کلکته جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گلولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کمپهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپردن دیوان مولراج خود را بسرکار

و قریب دو هزار مردم همراه بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ بر نافت چند رسالهٔ
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره باد و پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردیدند تا مردم فوج و غیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیاری کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان بر داشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق است مگر از صدمات گلولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و در این
شک نیست که اهل قلعه تا بقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بر کنگرهای فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شوند مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کیمپ اندرو صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دش صاحب در خیمه
محبوس کردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور کردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بود و نعش کرده بجایی که در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم ایل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی شعر ملراج چو شد منهزم و بی ره بلی شید
منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ ز هاتف بلی این فتح چو پرسیدم او با دل
الهی گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان + و اندر قید شد مولراج نادان + ز بهر جستن تاریخ آن
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و پا دیوان مولراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و گنیگم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد ذکر بنا
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و انگشت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود و شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کشتی کنده تشریف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مرحمت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن
زیاده از سی هزار جنگی ست و پنجاه توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که تاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و چندان مجروح
شد و لیکن بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیمند خواهان
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پس صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرساند نقشه مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند



تا پیش ازین رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم رسیده است برای گرد آوری
سامان و هم جهت آرام کردن در لاهور رفته و بجای آن فوجی دیگر و جنگ گاه امور
و نواب گورنر جنرل از اراده مزید قدر دانی حکم نافذ فرموده اند که نامی یا ارم صاحب اند که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است به افواج شجیعه آن که شریک جنگ ها بودند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است به وارثان
سپرده و الک روپیه و اسباب بخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان ایشان متصل
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
دیگر مسموع میشود که خطوطی نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج اصلا نیست در دست
ما سپرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مصری دربار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جی میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ادوارد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعضی مقام
غله و روغن گاو از وقت ساونمل سنگه فراهم بود و در جای نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن میگزین خانه وغیره مکانات ضایع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور بود
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بدزدیدند و چوبها و ... حال نباشی شان معلوم شد ما کفن
پارچه سفید داد و یک صندوق و تحفه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز برآمده و دستی صاحب
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه

و عیال مولراج را از قلعه بیرون برده‌اند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه را لی می برآید و از نزد یک کس که از قلعه بیرون می‌رفت بقدر
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روز نی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید ورش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هر گاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که دران نسخه جهت دفع قسم قسم
تب هستند حلیه مولراج صاحبان بدین صورت نوشته‌اند عمرش سی و سه سال قد میانه
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه و رنگ سبک یعنی بهکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع بکر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوش صورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر بچر صاحب بر دست او
بود و بظاهر هیچ غم نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزی را بنظر خشم می دید و لیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب بهر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند و چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول بر امرتسر و جالندهر تاخت خواهد کرد و کمندر نچیف در تعاقب او سرگرمند و جنرل
وش برای کمک کمندر نچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمندر نچیف

فوج کمندر چیف از چلیان واله روانه شده قریب به لسوڑی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلٹن گوره و چهار پلٹن هندوستانی و یک رساله سواران و یک تاپ گوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکنند که از معبر گنگنا تا شاه دره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبند گڑه فرود کنانیده‌اند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود به دروغ ظاهر کرد که با کمندر چیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصرهٔ آن گذاشته برای کمک کمندر چیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فبروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بودند باجازت او اول در لاهور آمدند پس بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فبروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمندر چیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده باشند و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فبروری لشکرها روی صاحب اجل
کیمپ کمندر چیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چیل کشتی را بقبض خود آوردند
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمندر چیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق درمیان آن

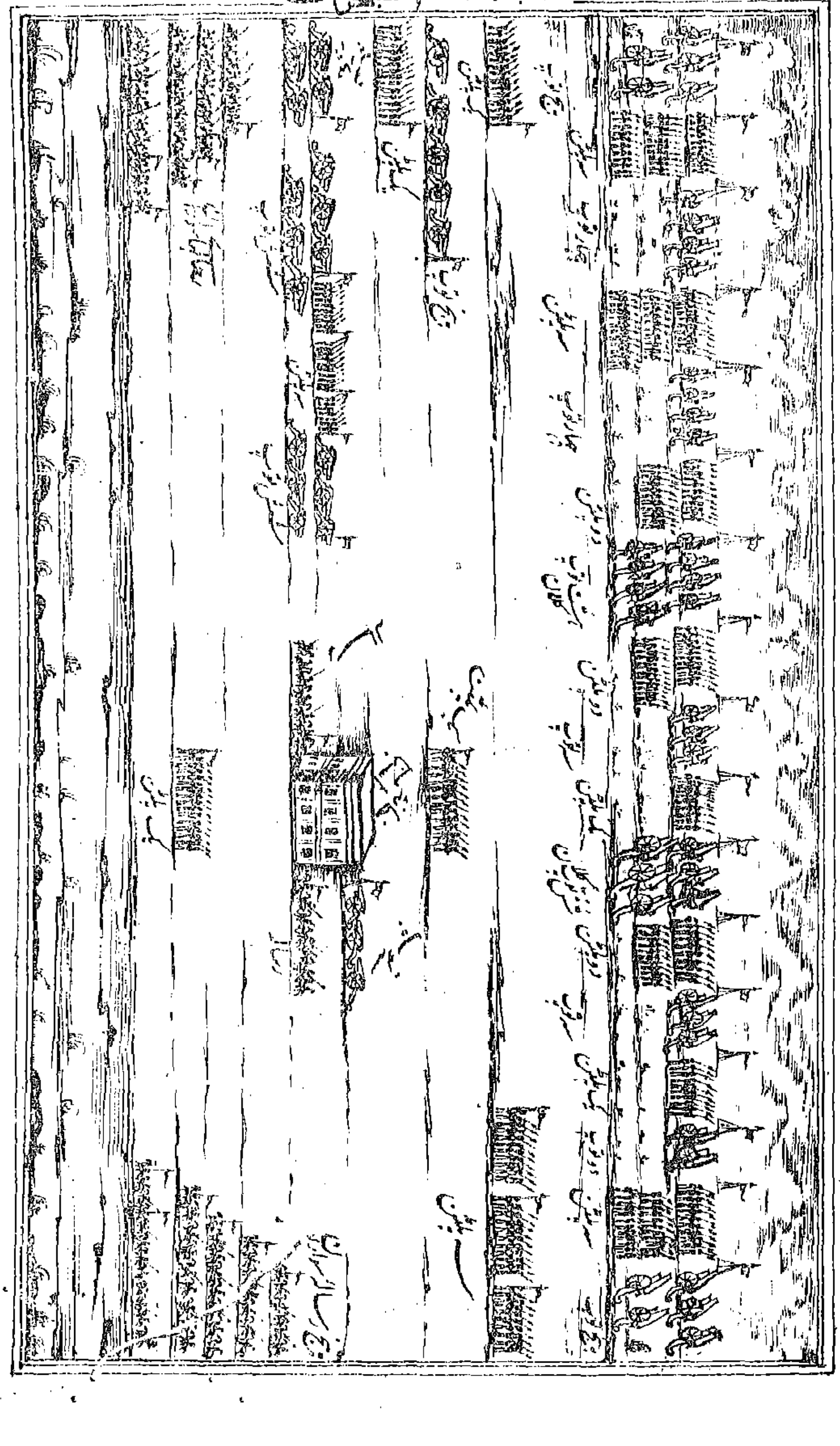
فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و ارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کنپ کمندر انچیف شد الغرض بتاریخ بیست و یکم
ماه مذکور در لشکر کمندر انچیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و سر هنری لارنس با دیگر
رخصت ولایت گرفته در لشکر کمندر انچیف آمدند و خزانه خطوط ڈاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه گلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ ثار کنگن مرصع یک زوج شمشیر ثمین قیمت یک قبضه مالای مروارید سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان ۶ هزار و دو صد عمارت عالیشان مسمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹلیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و بیست و هشتم فروری قبائل مولراج را در مکان اسیرخان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار زر و جواهر برآمد و بحکم چند کارندهٔ مولراج نیز گرفتار شد و قلعه جرن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در ان شکست فاحش شیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدینصورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند درین زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانهٔ انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولٹکل اجنٹ زخم بر داشتند و قریب دو و نیم صد سپاه سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و بعض چهل توپ عظیم بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند بگریختند
کمندر انچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندر نچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ عیسوی از کمپ فیروزپور داده اند گشته
از روی چتهی کمندر نچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه و
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزیه
منتج بفوائد کثیر شد کمندر نچیف مینویسند که دیروز لشکر یارکهم صاحب و دندس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و باهمه را همراه گرفته از ترکور بطرف [illegible]
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیراکه
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز میماند یعنی درجای توپها را گذاشتند و در
مقامی گولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سیصد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار کسیکه نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر نچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز همانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هرگاه کمندر نچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و حسن تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب با بودن در مقام مستحکم دست داد این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شد
شاید در کدام هم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی درانیان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بود و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ با عداد بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن و مند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته به جانب گریخت یک گروه بطرف بهرو دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کپتان کیمبل صاحب بطرف بهیر تعینات نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشهٔ جنگ و صفوف بندی و
وضع توپخانه و رساله
بدینصورت بود

نقشۂ جنگ گجرات



و میجر ایکورث صاحب بهادر خبر میدهد که قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندر از سه یکماهی

و انبار خاک را برداشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضرب گلولهای توپ کلان شده بود

بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندوستانی هم دران قلعه خواهند شد شام سنگه

رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای کوه هند بخت بیادر زخمی خفیف شد اخبار نویس

جلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زئیان پشاور نوشته بود که فوج را

جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است از لشکر

سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده و در لاهور برده اند و پابجولان

کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد

جنگ میدارند و می گویند که هرگاه توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سرلارنس

رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرال که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان

نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت

سکهها را گذاشته بیایند و هرکه در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار

خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را بسرکار خواهند کرد و ایشان اجازت رفتن خانهای خود دهد و در عمل

سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روایی

ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکار رسانند

بیستم شهر ربیع الاول دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده

در مکان بی بی چند کور فرود کنانیده اند و از بیشتر در آن مکان بند و بست و پهره گوره های انگریزی

بوده و بازده کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده

برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور نظربند است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری

عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه جاگیر دیگر یافت و بتاریخ بیستم

... چتر سنگه و شیر سنگه دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر مکیسن صاحب بهادر ...

کورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود کرخیبر رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
کرنجیکان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور بتمامی خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور سپاه و توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسن و بی بی ایشان را که در بندشان بودند رها کرده به لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل کلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع زر و دولت
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
واکنون که جنگ سکهان تمام شد زود دلام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کرده
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمانڈر انچیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد برپا هیچ تا آنجا توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل کرده
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادرش بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل کلبرٹ از پشاور بکابل گریخته و بسیار در زیر خیبریان داد و صحیح و سالم بدر رفتند
و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در چهاونیهای کلان لشکرهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور بالیان سرکار انگریزی است

انست که بحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ هارڈنگ گورنر جنرل بنگاله
از فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند نمود
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل و دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
کرد و لهذا به لفٹننٹ گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
پنجصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده در ملک پنجاب مقرر کنند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نمودند و سرکار هم یکروپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و هندو و
وفقرا اند در فیروزپور آورند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب لیست شده

دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه جج	دوآبه سندساگر
اوپه لک	سی لک	بیست لک	نه لک	هفتاد لک
پشاور	دستنداره	میرخیبری	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
ده لک	اکالی	هفتاد لک	ده لک	بیست لک

میزان کل یک کرور و هشتاد لک صد یعنی یک کرور و هشتاد و لکسه و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و هر باشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید است و برا اهلکاران تاکید رسیده کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشانرا آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که

در ۱۷۴۴ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستان را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهازات و
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ

که دران به نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود که گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹۹ گوره گولنداز ۱۲۰ هندوستانی
ترکسوار ۱۲ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمع کل ۱۵۰۰۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک صاحب در
سه رساله و رکوان و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی
بودند و بافصل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی بوقت جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض حق بالفعل کل فوج ملازم کمپنی هر پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که بالاتر و با یاری می‌جنگند
می‌جنگانند و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر که از بام
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در آنجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و سبب آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بی‌عصمتی بر و تجوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان با آواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام بار دیگر جاری شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بدون فیروز پور
مانند دریای چناب در محاصره فوج انگریزی مجبور گردانیدند و بالفعل که در کل پنجاب اقبال انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سر دفتر
کونسلیان صاحب عالیشان هنری لارنس بهادر بود با تنخواه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر هر یکی بر آنها

ماهیانه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا که در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص سر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و هم امروز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور منصوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکد و مقابله با فوج انگریزی از پشاور در بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارد ڈلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ ع

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود دویدن

کرد و در مقابله افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ آخر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کردند مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بر آن همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نعلبندی که در آن مندرج بود ادا نکردند و نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداده‌اند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بی‌وجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلامشان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود منحرف شده مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارد دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیده‌اند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و با درامری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده‌اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعه‌ها و قلعچه‌ها که در ملک پنجاب هستند منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بهر دهم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزیه قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار نکو
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار درباره خود ندارد و بلا مبرای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارد ڈلهوزی از دستخط ایچ ایم الیت صاحب
بهادر سکرتری گورمنت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

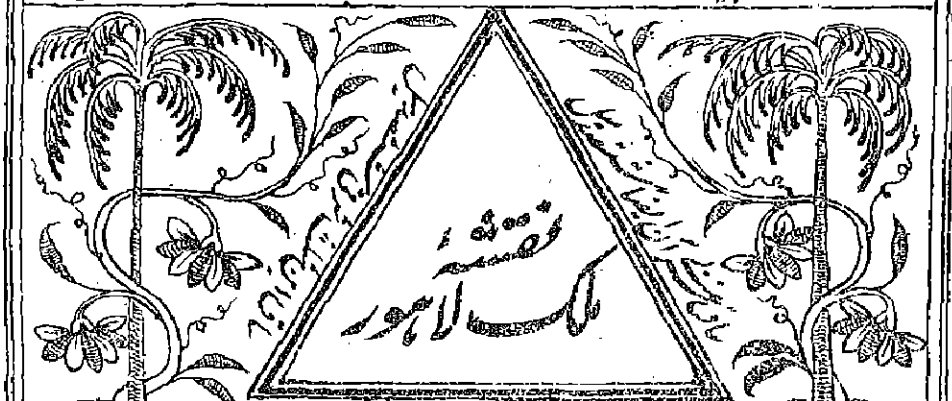
نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از ماتحت سرکار انگریزیست	یک کرور	بیست کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب رعایا وغیره	سی لک	دو کرور	سی هزار
ملک مالک آزاد و امیر کوهند	بیست لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و [illegible] هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	[illegible] کرور	[illegible]
گوالیر ملک سندیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	[illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] لک و [illegible] هزار و [illegible]	[illegible]
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک [illegible]	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۹۶۹ یعنی سی و سه کرور و سی و شش لک و بست و پنجهزار و [illegible]	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۶ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بود در تخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چالس متکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر در یافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود اغوای همرهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بست و پنجهزار فوج خود را بنسبت دیگر سپاه زائد تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

میکنانید و مجملا این بیست و پنج هزار سوار و گوله انداز بودند و کلید توپ می آموختند و چند
فرانسیس برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بودند و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کورکهی بودند
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۰۸ع صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۰۹ع کشمیر را در قبضه
خود درآورد و در ۱۸۳۸ع با لارد ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هردو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ع بعمر پنجاه و هفت سال شده بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عیوب بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد و مرتبه
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده بود و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته بود احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد و گو تا دم مرگ نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کاروبار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و نزد وی طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمیکرد و اگر در بعضی اوقات خطا هم واقع میشد سبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و بادشاهی و حکومت او راه نمییافت و دلیل [illegible]
او عین بس سند که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و بحیثیت

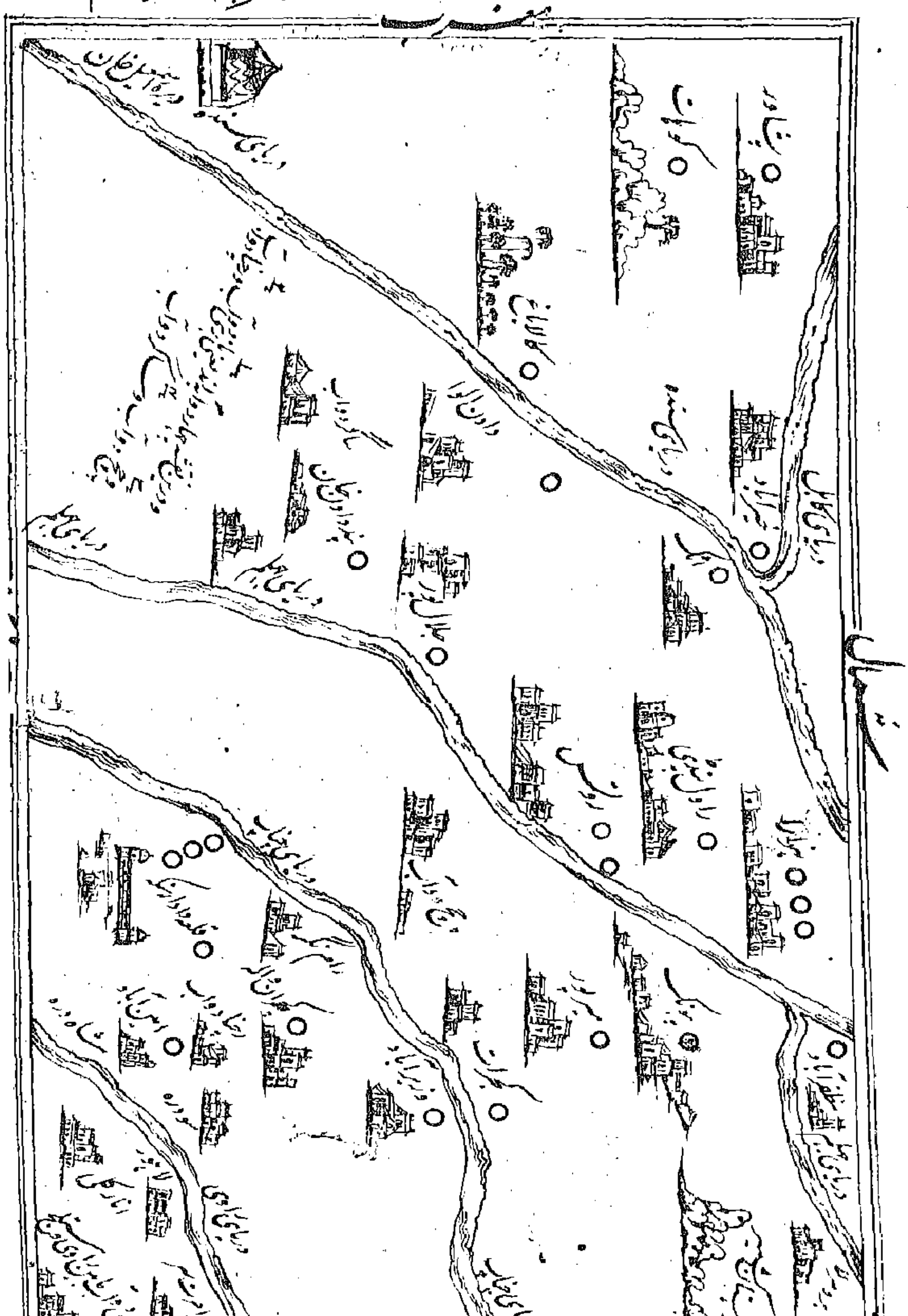
بعوض خون کسی قصاص از قاتل میگرفت کہ مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و مُثلہ کردن او را مے کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچہ مثل
انگریزی نداشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیہ بود و با وجود یکہ در سرکار وی
قریب دوازده کرور روپیہ را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بتر
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور بر حسب
خواهش او نمیشد مرز و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق کوهستان هیمالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود کہ قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
با دامن کوه هیمالا پیوستہ است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه شش صد میل متصور



قاعده این مثلث کہ از جانب شمال کوهستان
هیمالا پیوستہ است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین پنجاب بنسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا کہ مشهور بہ ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآ
اند یکی را دوآبہ باری می گویند دوم را دوآبہ رچنا سوم را دوآبہ چج چهارم را دوآبہ سندساگر مینامند

نقشه حصه پنجاب که در میان لاهور و پیشاور واقع است



تقریظ خامهٔ مشکین کلک گهرسلک شاه اقلیم سخنوری آفتاب برج معنی پروری قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

بمستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صحیفهٔ توحید مالک الملکی است که بسیاست
قهرمانیش از ادنی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در میدان ناپیدا کنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش هرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش هیچ تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال
حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیدن ــه تا علم صبح برافراخته سرخ شفق دامن آن
افراخته بادهٔ نوست ازلی یگانه اش تیغ هلالی زسلح خانه اش امضای برلیغ قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الاذعان بزبان شاه گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای وما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم المقامی ولکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ــه چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب بدبهت سلیمان
بود مور رهگذار رهش سکندر جاه هر آیینه دارش جانشینان مسند ملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان وسادهٔ خلافتش تیر کین در سینهٔ کافران بیدین
نشانده ــه صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمهٔ چشم اعتبار برای نظارت [illegible] والا اولی الابصار باد که سنان جوشن گزار جواد
زبان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و شمشیر لنگر دار یمانگیه و دران مدام دست و گریبان
گلوی مالکان قلب که کاهی تحت یکی مقام دیگر است و توبهی دیهیم صاحب افسری سری

تا آسمان تیغ سحر و بریخ زر بمیان آورده چها انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع نکرده
یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار
که نام آوران را کند کارزار قتلون چنان میکند هنگار که شد از دو رنگی لیل و نهار یکی چیره دست
و دگر زیر دست یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فراوان لشکر
و مقابله و شتون جهد و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که یکه تاز مجلی
جولانگاه معانی قصب السبق ربای محاضر نکته دانی فارس مضمار لجت شهسوار عرصه فصاحت
مقدمة الجیش نامداران میر لشکر جاده نگاران هدف تیر خطای کلکش عقدهای علم و هنر و استکشافی دقائق
فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادامه الله
بالمراد آتیه و بلغه اقصی الغایات بتحقیق وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو بقلم دیگر
نگاشت و خالی بودنش از زنار راست نصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیانش
بر زبانهاست که جز از احتمال کذب مبراست هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطرش زیست کاکل رعنا و هر تیر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کنند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد رسید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف کرده
و دود براقت ورقش نخواهد رسید نسبکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و سرشتها بسیر
وقایع و محاربات مجبول است خصوصاً گوشها را آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا خطر فدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش بدست و عقل قابل آستانش
برتاد دولت بهبود دربست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع برکشید و متفحصان آثار اطوار
روزگار را کامیاب گردانید و تنگ اتمام ... سال تمام این چند سطر بر پایان کتاب
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه برگزیده تالیف وضع
پسندیده طبع هر نکته سنج رقم کرد از بهر تاریخ شمس که سال هزار و دو صد شصت و پنج

خاتمهٔ طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص بآسر

رایت افرازی خامهٔ محمدت نگار میدان صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان
بپا ساین قلعهٔ فیروزه گون بستون مهیاست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشورستانیست
که دین متینش ناسخ جملهٔ ادیان ست و رواج سکهٔ کلمه‌اش از زمین تا آسمان اما بعد این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع شرا جواب
ملقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمهٔ الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
سر دفتر فصیحان ذی اعتبار ثنار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض انتساب شعله بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبدالکریم عم فیضه
مدظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
و انشای دلکشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن هما تا کوس سخن
بنام نامیش نواخته‌اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بودی زانوی ادب پیشش ته می‌نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشانش
میسود نقطه که از قلمش چکید برای اعدای بدکار تیر تفنگ گناه و بدی که از خامه‌اش سر کشید
سنان سینهٔ مخالفان بر آهنگ باد بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی بطراز طبع
برو مالید و پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری بر سنت شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن بهر قطعه تاریخ فتح این مهم
ترنم آهنگ نشست قطعه

چون سلسل درین وقت ز تقدیر شد | چشمها دیده شکست لاهور بهر تاریخ
خرد با حسن گفت گردیده شکست لاهور سنا ۱۲۶۵ | چو شد پنجاب بکسر زلی سر و پا
برای کمپنی شد فتح ابواب | مرتب شد کتاب احوالش
ملقب شد بهر آن تاریخ پنجاب | همان ای پاد سر پنجاب بر گیر
که باشد این لقب تاریخ نایاب

صحت اغلاط تاریخ پنجاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چنیر	خبر	۵۲	۱۰	مصمم	مصمم	۸۳	درنقشہ	سلام نگر	رام نگر
۶	۱	خودرہ	خودرا	″	۱۲	کذرانیدن	وکذرانیدن	″	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	میرتنند	میرفت	″	۳۰	یا بامردم	بامردم	۸۵	۱۳	روشن	روشنی آن
ایضا	۶	بتنک	بتنگ	۵۴	۱۴	بود ، ر	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور بکان او
۸	۳	بصلوبدید	صلوبدید	۵۸	۱۴	راج مل	راج محل	۸۷	۳	گورنر	گورنر جنرل
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحوالہ	وخودرا حوالہ
۱۱	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	یچیک	ہیچیک	۸۹	۱۱	عرود	فرود
۱۳	۷	ظہار	اظہار	″	۱۰	شبداری	وبیداری	۹۰	درنقشہ	انریل	انریل
ایضا	۱۸	بازی	باری	″	۱۲	وقول	وبقول	۹۱	۱۴	روپیہ	روپیہ را
۲۲	درحاشیہ	لاڑانگ	ہارڈنگ	″	۱۵	افتا	افتا	۹۲	۱	نبرونہ	نبرند
۲۷	۶	پتکی	تبکی	۶۵	۱۳	تماسے	تمامی افسران	۹۳	۴	شادرہ	شاہدرہ
۲۸	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۴	خرایطہ	شیرسنگہ خریطہ
۳۹	۷	کاربانان	گاڑی بانان	۷۳	۱۳	بہون	گوبہون	″	۸	لپنند	لیند
۴۲	۱۸	عیدکاہ	عیدگاہ	۷۵	۷	صوبہ وار	صوبہ دار	۹۸	۱	سنکہا	سرسنگہا
۴۳	۱	″	″	″	۱۵	لغضی	لبعضی	۱۰۱	۱۲	ما	تا
ایضا	۳	راکوب سنکہ	وانوب سنگہ	۷۷	۱	ہرہی سنکہ	ہرہی سنگہ	″	۲۱	سبزی	ہنری
″	۵	مصر جنک	نصرت جنگ	″	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	منجملہ این	منجملہ آن
ایضا	۱۷	دوور بانہا	رودرباشا	″	۴	مورچالہ	مورچال				
۴۶	۱۳	تا	ما	″	۵	رہ کاری	سرکاری				
۴۹	۹	ند	وند	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
″	۲۱	خاطر	بپاس خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم درمقابلہ				
				″	″	سکہ	کہ اکنون				
۵۱	۱۱	جنات	جرأت	″	۱۸	جالندہ	ازجان				